

مهرزاد شفیع پور

خزان بوستان فرهنگ و هنر ایران در روزهای گرم تابستان

در تلاطم روزهای گرم تابستان امسال جامعه ایران شاهد درگذشت سه تن از برترین های هنر خود در حوزه سینما و موسیقی بود. در طول این تابستان فرشته رحلت بوستان فرهنگ و هنر ایران را گلچین کرد. در حال حاضر بانگ رحیل در بوستان فرهنگ و هنر ایران نواخته شده و کوچ بزرگان هنر ایران غمی جانکاست و غم انگیزتر از آن نبود جانشینی برای آنها در این کویر شوره زار فرهنگ و هنر ایران است.

سال نکو از بهارش پیداست، روزهای زیادی از بهار امسال نگذشته بود که خبر تشدید بیماری استاد آواز ایران محمدرضا شجریان و کارگردان معروف سینما عباس کیارستمی همه دوستداران فرهنگ و هنر ایران را وحشت زده کرد. مرگ عباس کیارستمی همه را غافلگیر کرد. ۱۴ تیرماه امسال مصادف شد با درگذشت غیره منتظره عباس کیارستمی که دل میلیون ها ایرانی را آتش زد اما گویا پایانی بر این روزهای تلخ و وحشت زده نیست. حال دیگر به وحشت افتادیم از فرشته رحلت که هر بار جور دیگری غافلگیرمان می کند.

آری عباس کیارستمی معروفترین کارگردان ایرانی و داود رشیدی یکی از آن پنج تن سینمای ایران رفتند و تارمان با رفتن فرهنگ شریف نیز بدون تک نواز ماند و آنچه برای ما باقی ماند حسرت و دریغ است که چرا ما نتوانستیم در این برهه زمانی جایگزینی برای این عزیزان پیدا کنیم. این را بدانیم که حسرت و افسوس ما شاید بیشتر برای خود ماست که با این رفتن ها بخش عظیمی از فرهنگ و هنرمان دفن شد و خوب می دانیم فعلاً در کوتاه مدت برای این نسل جایگزینی نیست.

هنوز ۱۰ روز از چهلم عباس کیارستمی نگذشته بود که مرگ داود رشیدی در پنجم شهریور ماه بار دیگر دل میلیون ها ایرانی را به درد آورد. داود رشیدی یکی از بزرگان تئاتر، سینما و تلویزیون ایران بود. در واقع اگر عباس کیارستمی روح هنر و سینمای ایران بود، داود رشیدی را باید ستون سینما و هنر ایران دانست. رشیدی همراه با انتظامی، نصیریان، مشایخی و کشاورز جزء پنج ستون سترگ سینمای ایران می باشد. اما هجرت این دو پایان درد و رنج بوستان هنر ایران در روزهای گرم تابستان امسال نبود. با فاصله کوتاهی از درگذشت داود رشیدی فقدان دیگری در عرصه هنر کشور با مرگ فرهنگ شریف به وقوع پیوست. فرهنگ شریف جزء نام آوران هنر موسیقی کشور برگ دیگری بود که از درخت هنر کشور در ۱۷ شهریور ماه فروریخت. درگذشت وی همه دوستان، شاگردان و ارادتمندانش را به سوگ نشاند.

هنوز ۱۰ روز از چهلم

عباس کیارستمی نگذشته بود که مرگ

داود رشیدی در پنجم شهریور ماه بار

دیگر دل میلیون ها ایرانی

را به درد آورد.

داود رشیدی

یکی از بزرگان تئاتر، سینما و تلویزیون

ایران بود. در واقع اگر عباس کیارستمی

روح هنر و سینمای ایران بود، داود

رشیدی را باید ستون سترگ

سینما و هنر ایران دانست.

با فاصله کوتاهی

از درگذشت داود رشیدی فقدان دیگری

در عرصه هنر کشور با مرگ فرهنگ

شریف به وقوع پیوست. فرهنگ شریف

جزء نام آوران هنر موسیقی کشور برگ

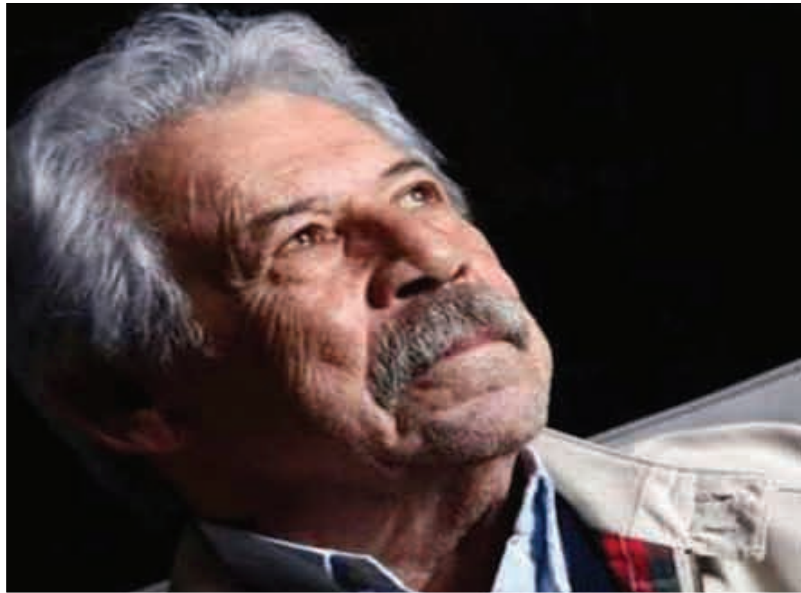
دیگری بود که از درخت هنر کشور در

۱۷ شهریور ماه فروریخت.



عباس کیارستمی

این را بدان که تو هرگز رفتنی نیستی
و در یاد و خاطر مردمان،
تاریخ و هنر این مرز بوم
باقی خواهی ماند و بخاطر این همه سال
ارائه هنر بی بدیل
و جانانه تان به جامعه ایران،
همه سپاسگزار شما هستند.
شما از دل تاریخ سینمای ایران به تاریخ
دلها پیوستی و پرکشیدی.
سلام به تو ای مرد بزرگ، ای ستون سترگ
هنر و سینمای ایران.
تو خود گفتی: آمدی، دیدی و رفتی
اما ما می گویم
آمدی، دیدیم و نرفتی
و یادت در خاطره ها باقیست.



آمدی، دیدیم و نرفتی

از مرگ برای خودم نمی ترسم. مرگ واقعیتی است که آدم باید آن را قبول کند. وقتی به مرگ فکر می کنم بغض امانم را می گیرد. به خاطر درد و غمی که خانواده و نزدیکانم تحمل می کنند. ناراحت می شوم. مخصوصاً برای نوه ام «سینا» که خیلی به من وابسته است و نمی تواند مرگ را بفهمد و باور کند. دوست دارم سرپا بمیرم مثل پدرم. دوست دارم تلپ بی افتم.

اولاً من که روی سنگ قبرم را نمی نویسم. ولی اگر قرار باشد خودم نوشته اش را انتخاب کنم. شبیه جمله سزار خواهد بود. او گفته «آمدم، دیدم و پیروز شدم.» من هم روی سنگ می نویسم: آمدم، دیدم و نرفتم.

آمدی طی سالیان دراز تو را دیدیم، اکنون که جسم خاکی تو از میان ما رفته، این را بدان که تو هرگز از ذهنمان برون نخواهی رفت، بلکه ماندگار و جاودان شدی. هنوز صدای تو در گوشه‌هایمان طنین انداز است. ابهت و بزرگی تو هنوز در ذهنمان در طول چهار دهه گذشته جاری و ماندگارست. شاید کمتر کسی از مخاطبین سینما، تئاتر و تلویزیون را یافت که خاطرات شما را در ذهنش مرور نکند و تو را به یاد نیاورد.

این را بدان که تو هرگز رفتنی نیستی و در یاد و خاطر مردمان، تاریخ و هنر این مرز بوم باقی خواهی ماند و بخاطر این همه سال ارائه هنر بی بدیل و جانانه تان به جامعه ایران، همه سپاسگزار شما هستند. شما از دل تاریخ سینمای ایران به تاریخ دلها پیوستی و پرکشیدی. سلام به تو ای مرد بزرگ ای ستون سترگ هنر و سینمای ایران. تو خود گفتی: آمدی، دیدی و رفتی اما ما می گویم آمدی، دیدیم و نرفتی و یادت در خاطره ها باقیست.

داود رشیدی یکی از طلایه داران خاطره ساز سینمای ایران در پنجم شهریور ۱۳۹۵ بعد از طی یک دوره بیماری در سن ۸۳ سالگی بر اثر ایست قلبی در گذشت و مرگ وی شوکی دیگر بر جامعه و هنر ایران بود. او متولد ۲۵ تیرماه ۱۳۱۲ تهران است. جایگاه داود رشیدی فراتر از یک چهره سینمایی است. او استادی

دوست داشتنی و بازیگری توانمند است که آثارش در عرصه تئاتر، سینما و تلویزیون گواه توانایی‌های بالای او است. آنچه او را متمایز کرد دانش گسترده، منش انسانی و مردمی بودن او بود و البته حرفه‌ای بودن وی در کار در جای خودش ستودنی می باشد. زندگی او پربار و پر از فرازونشیب بود اما با این اوضاع وی توانست مجموعه‌ای از اخلاق، محبت و عشق را عملاً به جامعه عرضه دارد. داود رشیدی با فروتنی کامل، خود را مدیون جامعه اش می داند و معتقد است که مردم او را به این جایگاه رسانده اند و در این ارتباط در گفتگویی با روزنامه شهروند می گوید: «حرف آخرم هم با مردم است و هم با بازیگران جوانی که دارند در این عرصه تلاش می کنند. به مردم می خواهم بگویم آرزویم این است که شما جوان‌ها راحت‌تر ازدواج کنید، مشکلات اقتصادی کم شود و بعد هم از لطف همیشگی تان در تمام این سال‌ها ممنونم.

شما من را به این جایگاه رساندید و به نظرم هیچ چیز بهتر از عشقی که مردم به هنرمندشان دارند، نیست. به جوان‌های بازیگر هم که خدا را شکر خیلی‌هاشان استعداد زیادی دارند و در دل مردم جا باز کرده‌اند، می گویم ما هر چه داریم از این مردم است. سعی کنید با آنها بهترین رفتار را داشته باشید و حتی اگر برای گرفتن امضا و عکس و ... هم خیلی دور و برتان شلوغ شد، ناراحت نشوید. اگر این مردم نباشند چه کسی می‌خواهد قدر هنر را بدانند؟»

دهکردی از نسل هنرمندان نزدیک به داود رشیدی در گفتگویی با روزنامه اعتماد در مورد داود رشیدی می گوید: «سر به سلامت سپری کردن در این حوزه کار ساده‌ای نیست ولی آقای رشیدی در تمام ادوار سیاسی-اجتماعی بدون افتادن در ورطه سیاسی کاری‌های کثیف با نظم و انضباطی خاص، به حرفه خود ادامه داد. ایشان در تمام دوران زندگی دغدغه هنر و تئاتر داشت و همین روحیه، یک ماندگاری مثال زدنی را رقم زد.»

دهکردی هم چنین به دغدغه سال‌های اخیر خود در فقدان چهره‌های تاثیرگذار عرصه فرهنگ و هنر اشاره کرده و می‌گوید: «جامعه بدون نخبه یک جامعه مرده است. وقتی یک نخبه از دست می‌رود، گویی تکه‌ای از اجتماع را با خود می‌برد. نباید فراموش کنیم این افراد یک شبه پدید نمی‌آیند، بلکه به سال‌ها مجاهدت و همت شخصی و ملی نیاز است تا شاهد ظهور چنین چهره‌هایی

باشیم ولی متأسفانه در ایران این روزها فقدان این عزیزان به وفور مشاهده می‌شود.

او در پایان بیان می‌کند: «اصلاً مهم نیست تئاتر کار می‌کنیم یا هر شغل دیگر بلکه امیدوارم به گونه‌ای پیش برویم که مانند هنرمندان پیشکسوت چیزی برای آیندگان به یادگار بگذاریم»

همچنین رضا بابک کارگردان و بازیگر درمورد او در روزنامه اعتماد می‌نویسد:

تو را می‌شناسم در انبوه آدمک‌ها

تو را می‌شناسم

شکل و شمایلت را

رنگ و بویت را

خلق و خویت را

سلام ساقی سرمست!

داوود رشیدی حقیقتاً یک ساقی سرمست بود وقتی کار هنری می‌کرد و زمانی که قدمی برای کسی برمی‌داشت. داوود به خاطر حرکت‌های خیرش سرمست می‌شد و این سرمستی در چشم‌های مهربانش، در چهره‌اش و در همه وجودش موج می‌زد. دریایی بود که همیشه خیر و خوبی و مهربانی در آن موج می‌زد. رویاهای زیبایی داشت. روح داوود رشیدی تداوم زیبایی بود. نور آفتاب و روشنایی بود که شب و سیاهی را همیشه کنار می‌زد. حضور مهربانش در میان دوستان و مردم، امیدبخش و شادی‌آور بود. داوود رشیدی رنگین‌کمانی بود که در آفتاب حسن و باران رحمت متولد شده بود. جای هنرمندی چون او در این سرزمین خالی است.

جامعه بدون نخبه یک جامعه مرده است. وقتی یک نخبه از دست می‌رود، گویی تکه‌ای از اجتماع را با خود می‌بری. نباید فراموش کنیم این افراد یک شبه پدید نمی‌آیند، بلکه به سال‌ها مجاهدت و همت شخصی و ملی نیاز است تا شاهد ظهور چنین چهره‌هایی باشیم ولی متأسفانه در ایران این روزها فقدان این عزیزان به وفور مشاهده می‌شود.

داوود رشیدی اولین بار، زمانی که هفت سال داشت توسط دختر عمه‌اش دکتر طوسی حایری به عبدالحسین نوشین برای بازی در نمایش مردم معرفی شد. در سال ۱۳۴۳ خورشیدی پس از اتمام تحصیلات در ژنو به تهران آمد و در اداره تئاتر آن زمان وابسته به وزارت فرهنگ و هنر استخدام شد. سپس گروه تئاتر مدرن را پایه‌گذاری نمود.

رشیدی از سال ۱۳۵۰ خورشیدی با فیلم سینمایی «فرار از تله» وارد عرصه بازیگری سینما گردید که جایگاهش را به عنوان یکی از بهترین بازیگران نقش مکمل تثبیت کرد. او علاوه بر بازیگری چندین تله تئاتر از جمله کارهایی از غلامحسین ساعدی را کارگردانی کرد و چند نمایشنامه خارجی را نیز به فارسی برگرداند. او علاوه بر بازیگری و کارگردانی در سینما، تلویزیون و تئاتر به تهیه‌کنندگی سینما نیز روی آورد.

در سال ۱۳۵۲ خورشیدی از اداره تئاتر به تلویزیون ملی ایران رفت و در سمت مدیریت گروه نمایش‌ها و سرگرمی‌های آن سازمان (شامل: سریال‌ها، مسابقات، تئاترهای تلویزیونی) مشغول به کار

گردید.

«کندو» فیلم دیگری بود که رشیدی در نقش «آقا حسینی» با بهروز وثوقی در سال ۱۳۵۴ بازی کرد و اوج بازیگری او در سینمای پیش از انقلاب بشمار می‌رود. وی «کندو» را از موفق‌ترین فیلم‌های دانسته و گفته بود که حتی الان بچه‌های نوجوان هم به من «آقا حسینی» می‌گویند. با آنکه داوود رشیدی در تعداد کمی از فیلم‌های ایرانی پیش از انقلاب بازی کرد، اما شهرت نسبتاً خوبی به دست آورد. با این حال بخش عمده از فعالیت‌های حرفه‌ای او صرف مدیریت گروه نمایش و سرگرمی در تلویزیون ایران می‌شد.

دهه ۵۰ و ۶۰ پرکارترین دوره فعالیت بازیگری او است. او در چهار-پنج سال اول انقلاب در نزدیک به ۲۰ فیلم بازی کرد. شیلات، خانه عنکبوت، کمال‌الملک و گل‌های داوودی از مشهورترین این فیلم‌ها بودند. در سال ۱۳۶۳ و پس از بازی در دو فیلم کیومرث پوراحمد ناگهان فعالیت سینمایی رشیدی قطع شد و نزدیک به ۱۰ سال متوقف ماند. با این حال او همچنان در اواسط دهه شصت و اوایل دهه هفتاد خورشیدی در حالیکه اجازه فعالیت در سینما را نداشت، حضور پررنگی در سریال‌های تلویزیونی ایران داشت که رسانه به‌مراتب پرمخاطب‌تری از سینما بود. سریال‌هایی چون گرگ‌ها و عطر گل یاس و تله‌تئاتر یکی از این روزها (در نقش رئیس‌جمهور ایندولند) تماشاگران زیادی داشت. اما مشهورترین نقشی که از او از آن سال‌ها در خاطره مردم مانده است، مفتش شش انگشتی سریال هزارستان، به کارگردانی علی حاتمی بود. آوای فاخته، گل پامچال، تنهاترین سردار، ولایت عشق، مختارنامه و کلاه پهلوی از دیگر کارهای تلویزیونی مشهور او در سال‌های گذشته بوده است.

در سال ۱۳۷۰ او «پیروزی شیکاگو» را در تئاتر شهر تهران به روی صحنه برد که به پرفروش‌ترین تئاتر ایران پس از انقلاب تبدیل شد. مهمترین ویژگی داوود رشیدی فن بیانش بود که کلمات را با دقت خاصی و خیلی شمرده به زبان می‌آورد. او از معدود هنرمندانی است که با ۷۲ سال فعالیت هنری موفق به دریافت نشان درجه یک هنری شد. روحش شاد و یادش گرامی باد.

آری عباس کیارستمی

معروفترین کارگردان ایرانی

و داوود رشیدی یکی از آن پنج تن سینمای ایران رفتند.

و تارمان با رفتن فرهنگ شریف

نیز بدون تک نواز ماند

و آنچه برای ما باقی ماند حسرت و دریغ است

که چرا ما نتوانستیم در این برهه زمانی

جایگزینی برای این عزیزان پیدا کنیم.

این را بدانیم که حسرت و افسوس ما شاید بیشتر

برای خود ماست

که با این رفتن‌ها بخش عظیمی

از فرهنگ و هنرمان دفن شد

و خوب می‌دانیم فعلاً در کوتاه مدت

برای این نسل

جایگزینی نیست.



هم شریف بود و هم یکپارچه فرهنگ

۱۷ شهریور امسال باز برگی از درخت هنر و فرهنگ کشور فرو ریخت. فرهنگ شریف هنرمند پرآوازه موسیقی و استاد صاحب سبک تار ایران که همواره صدای سازش در تار و پود خاطرات مردم ایران زمین خواهد درخشید. وی در سن ۸۵ سالگی درگذشت.

شریف با پنجه توانای خود دلنشین ترین صداها را از تارش بیرون کشید و موجب شد که در صدر نام آوران هنر موسیقی ایران قرار گیرد و یاد او را در حافظه مردم هنردوست ماندگار سازد. امروز جسم خاکی فرهنگ شریف در میان ما نیست اما صدای دلنشین و خاطره انگیز تارش باقیست و همچنان در گوش و ذهنمان باقی و پایدار می ماند. فراتر از حرفه ای بودن او در نواختن تار، آنچه که فرهنگ شریف را از دیگر هنرمندان متمایز می کند ویژگی های شخصیت و منش وی می باشد که با بینش والایش، صبوری و بی نیازی را تا آخر عمر گرانقدرش حفظ کرد. به واقع او هم شریف بود و هم یکپارچه فرهنگ.

داود گنجه ای استاد کمانچه یکی از این دوستان قدیمی فرهنگ شریف که به قول خودش ۶۰ سال پیش در محله شهر ری با وی آشنا شده در گفت و گویی با خبر آنلاین با اشاره به نام این هنرمند می گوید: «اسم و فامیل فرهنگ شریف بسیار پرمعنی بود. فرهنگ که پاسدار فرهنگ اصیل ایرانی و نغمه های ماندنی است و شریف هم که نشان دهنده شریف بودن او بود. در خانواده بسیار خوبی بزرگ شد. برادرش در شهر ری داروخانه داشت و خودش از جوانان نمونه بود. فرهنگ شریف از شاگردان خوب استاد شهنازی بود اما شیوه کاری متفاوتی داشت. هر دو یکه تاز نواختن تار بودند و در تاریخ هنر ایران خاطرات خوبی برای نسل ما و نسل های بعدی ساختند. شریف دلنشین می نواخت و پنجه طلایی نوازندگان بود. ما که در این رشته استخوان خرد کرده و تحصیلات آکادمیک داریم، شریف را به عنوان استاد الیاساتید می شناختیم. نمی توان کلمه مرگ را برای او استفاده کرد. شریف از دنیایی به دنیای

بعد رفت چون صداست که همیشه می ماند و صدای ساز فرهنگ شریف برای ما و کسانی که با صدای ساز او زندگی کردند باقی خواهد ماند. او بهشتی و از مردان بزرگ روزگار است. انسانی بیش از اندازه مهربان که فقدانش برای فرهنگ و هنر این مملکت ضایعه بزرگی خواهد بود. امیدوارم خداوند تمامی هنرمندان شاخص را سلامت بدارد. باید قدر این هنرمندان را بدانیم چرا که اینها هستند که هنر مملکت ما را از دیگران متمایز می کنند.»

فرهنگ شریف در سال ۱۳۱۰ در شهر آمل متولد شد وی از چهار سالگی به واسطه پدر و نیز رفت و آمد بزرگان موسیقی به منزل آن ها خصوصاً عبدالحسین خان شهنازی و برادر او علی اکبرخان شهنازی، به موسیقی تار علاقمند شد. پدر فرهنگ شریف دکتر داروساز بود و با اهل هنر نیز معاشرت می کرد. وی تار را نزد استادان عبدالحسین شهنازی و مرتضی نی داوود، تارنوازان بزرگ اواخر دوره قاجار و اوایل پهلوی آموخت، اما شیوه نوازندگی وی به اساتیدش شباهتی نداشته و مخصوص خود او بود. وی از تکنوازان و بداهه نوازان سرشناس موسیقی ایرانی شناخته می شد. در سن ۱۲ سالگی نخستین تک نوازی خود را که به صورت زنده از رادیو پخش می شد با موفقیت اجرا کرد و به دنبال آن در اغلب برنامه های گل ها به عنوان تک نواز آواز، خوانندگان برنامه را همراهی می کرد.

محتویات یکی از مهم ترین و دلنشین ترین سبک های نوازندگی تار متعلق به او بود. وی با ابداعاتی که در نحوه انگشت گذاری و مضراب زنی در نقاط مختلف سیم های تار انجام داده، از تار صدایی کاملاً متفاوت به وجود آورده که بسیاری معتقدند زیباترین صدای تولید شده از ساز تار است. استاد فرهنگ شریف دارای گواهی نامه درجه یک هنری معادل دکترا است که در دولت هشتم به وی اهدا شده است او چند سال به آمریکا سفر کرد و در دانشگاه های معتبر آنجا نیز کرسی استادی داشت.

فرهنگ شریف در کارنامه هنری خود با خوانندگان چون محمود محمودی خوانساری، حسین قوامی، گلپا، ایرج، تاج اصفهانی، دلکش، غلامحسین بنان، محمدرضا شجریان، علیرضا افتخاری، حسام الدین سراج و... هم نوازی داشته و در چند فستیوال بین المللی از جمله فستیوال موسیقی برلین توانسته است ساز تار را به خوبی به جهانیان بشناساند.